

مقاصه در فقه اسلامی و مقایسه آن با تهاتر در حقوق ایران

فرزاد پارسا^۱

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۲/۱۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۶/۲۸)

چکیده

مقاصه، تقاص و تهاتر چند اصطلاح در فقه اسلامی هستند که برخی آنها را مترادف قلمداد کرده‌اند و برخی مذاهب قائل به تفاوت در میان آنها هستند. معنای مورد نظر و غالب این اصطلاحات در موضوع مورد بحث، تسویه مطالبات افراد از هم است. با وجود مخالفت برخی، دیدگاه غالب در میان مذاهب، مشروعیت و مجاز بودن مقاصه است. مقاصه برای ادای همزمان دو دین، تضمین و توصل به حق کارکرد دارد و از جهات مختلفی چون کاستن از مخاطرات انتقال وجوه و سرعت بخشیدن به معاملات و جلوگیری از تکرار تأدیه و ساده‌سازی ایفای دیون دارای اهمیت عملی است. در مورد ماهیت مقاصه می‌توان گفت: برخی آن را از راههای انقضای دیون و برخی آن را استثنای از بیع دین به دین و برخی از راههای تسلط بر مال غیر دانسته و برخی دیگر آن را در شمار راههای اسقاط تعهدات ذکر کرده‌اند و برخی تفصیلات دیگری برای آن بیان کرده‌اند. برخی صاحب‌نظران مقاصه را فقط در دیون و برخی آن را در عین و دین جایز دانسته‌اند. برخی مقاصه را سه و برخی چهار و برخی یک نوع دانسته و برخی قائل به تفصیلات دیگر شده‌اند. هر یک از این انواع، شرایط و آثار خاص خود را دارند که در مجموع منجر به اسقاط دیون و برائت ذمه افراد می‌گردد.

کلیدواژه‌ها: مقاصه، تهاتر، حقوق، دین، عین.

۱. استادیار دانشگاه کردستان / farzad4083@gmail.com

تعریف مقاصه

واژه «قصاص» صرفاً برای بیان مقابله به مثل در جنایت عمدی بر نفس یا عضو به کار رفته است؛ اما «مقاصه» اصطلاحی در فقه اسلامی در لغت به معنای «قطع کردن و کوتاه کردن، جستجوی رد و اثر، بیان، عدل، تصفیه حساب و مساوات و مماثله» است (ر.ک: ابن منظور، بی تا، ۱۹۰/۱۱؛ مرتضی زبیدی، ۱۹۹۴م، ۳۳۷/۹ و ۳۳۸؛ رازی، ۱۴۲۰ق، ۵۳۸؛ زحیلی، ۱۹۸۵م، ۳۶۶۵/۵). در اصطلاح در فقه اهل سنت تعاریفی از مقاصه ارائه شده است. محمد قدری باشای حنفی در تعریف آن می گوید: «اسقاط طلب شخص از ذمه بدهکار خود در مقابل اسقاط طلب آن بدهکار از ذمه طلبکار» (قدری باشا، بی تا، ۵۵). ابن جزئی مالکی می گوید: «ستاندن یک دین از دین دیگر» (ابن جزئی، ۲۰۰۵م، ۲۵۱). یکی دیگر از فقهای مالکی می گوید: «اسقاط طلب فرد از ذمه بدهکار در مقابل اسقاط نظیر طلب آن شخص بر ذمه شخص اول» (ر.ک: دردیر، بی تا، ۳۶۷/۴؛ زحیلی، ۱۹۸۵م، ۳۶۶۵/۵). زرکشی شافعی در شبه تعریفی از مقاصه می گوید: «تقاص به این صورت است که طلبی به نفع یک شخص و علیه دیگری ثابت شود و برای آن بدهکار هم طلبی مثل آن بر ذمه طلبکار اثبات گردد؛ خواه جهت این دو طلب یکی باشد، مثلاً هر دو ناشی از سلم یا قرض باشند یا اینکه از دو جهت باشند؛ مثلاً یکی ناشی از قرض و دیگری ثمن باشد. البته تقاص زمانی قابل انجام است که دو دین از نظر جنس، نوع صفت و حلول متفق باشند؛ خواه سبب وجوب آن دو یکی باشد؛ مثلاً ارض جنایت باشند یا اینکه مختلف باشند؛ مثلاً یکی ثمن مبیع بوده و آن دیگری قرض باشد» (زرکشی، ۱۹۸۲م، ۳۹۱/۱ و ۳۹۲). ابن تیمیه حنبلی می گوید: «بیع دین ثابت در ذمه در مقابل بیع دین ثابت در ذمه که موجب اسقاط هر دو دین می شود» (ابن تیمیه، ۱۳۹۸ق، ۴۷۲/۹). ابن قیم شاگرد وی می گوید: «سقوط یکی از دو دین در مقابل دینی که از لحاظ وصف و جنس مثل آن باشد» (ابن قیم، ۱۹۶۸م، ۳۲۱/۱).

در فقه شیعه تعریف کمی متفاوت است؛ زیرا در این مذهب برای بیان این مفهوم از دو واژه استفاده شده است که عبارت اند از «تہاتر» و «تقاص» یا «مقاصه». «تہاتر» در لغت به معنای «دعوای باطل کردن بر یکدیگر و تکذیب گواهان توسط یکدیگر» است (ابن منظور، بی تا، ۲۴۹/۵). در زبان فارسی به معنای «مبادله کالا با کالا یا مبادله پایاپای کالا بین دو کشور است» (دهخدا، ۱۳۷۲ش).

در اصطلاح فقهای اهل سنت، تهاتر به معنای «تکذیب گواهان توسط یکدیگر است» (ر.ک: سرخسی، ۱۳۳۱ق، ۴۱/۱۷؛ ابن عابدین، ۱۴۱۲ق، ۳۴۸/۱؛ الموسوعة الفقهية الكويتية، ۱۹۹۰م، ۸۴/۱۴). در فقه شیعه تهاتر یکی از اسباب سقوط تعهدات و دیون به شمار می‌آید و عبارت است از: «تساقط دو دین یا دو مجموع دیونی که دو شخص در برابر یکدیگر به عهده دارند تا میزان کمترین آن دو دین» (شهیدی، ۱۳۸۵ش، ۱۱۵).

در منابع فقهی شیعه، گاه واژه «تقاص قهری» به جای «تهاتر» استفاده شده است. گاه نیز صرف تقاص یا مقاصه به جای تهاتر به کار رفته است (ر.ک: شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ۴۱۳/۳)؛ اما تقاص یا مقاصه عبارت است از اینکه دائن تحت شرایطی خاص و بدون مراجعه به قاضی حق خود را از اموال مدیون که در دسترس اوست، استیفا نماید (ر.ک: خوانساری، ۱۳۶۴ش، ۶۹/۶).

استعمال تقاص به جای تهاتر درست به نظر نمی‌آید؛ زیرا معنای حقیقی آن با تهاتر متفاوت است؛ چه اولاً موضوع تقاص ممکن است دین کلی یا عین معین باشد؛ حال آنکه تهاتر فقط برای دو دین جاری می‌شود. ثانیاً شرط اساسی تهاتر یکسان بودن دو دین است؛ اما در مقاصه چنین چیزی شرط نیست و شرط اصلی آن انکار و خودداری مدیون از پرداخت دین خویش است. ثالثاً تهاتر معمولاً فقط به صورت قهری صورت می‌گیرد؛ ولی در مقاصه طلبکار حق خود را از اموال مدیون که در دسترس اوست، استیفا می‌کند. رابعاً تقاص امری اختیاری و از افعال قصدی به شمار می‌رود؛ ولی تهاتر از احکام شرعی و غیرمنوط به قصد مکلف است و جزء احکام عقلی نمی‌باشد؛ البته برخی دیگر آن را جزء احکام عقلی دانسته‌اند (ر.ک: شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ۴۸۱/۸؛ ۴۹۵/۱۰؛ سبزواری، ۱۴۲۳ق، ۴۸۲/۱؛ خمینی، ۱۳۹۰ق، ۴۳۶/۲؛ بحرانی، ۱۴۰۵ق، ۱۹/۲۰؛ نجفی، ۱۳۶۷ش، ۳۴۴/۳۱ و ۳۴۵/۳۴).

در باب تعارف مذاهب خمس از مقاصه ذکر چند نکته لازم است:

۱. تفاوت ماهوی مقاصه در این مذاهب از خلال این تعاریف خیلی قابل برداشت نیست؛ به جز تعریف ابن تیمیه و برخی تعاریف علمای شیعه که اشاراتی مختصر به این قضیه دارند؛ به همین دلیل در مباحث آتی به صورت جداگانه ماهیت مقاصه در این مذاهب مورد بحث قرار می‌گیرد.

۲. برآیند و ظاهر غالب این تعاریف این است که در مقاصه طلب شخص اول در ذمه شخص دوم در مقابل طلب آن شخص دوم در ذمه شخص اول ساقط می‌شود؛ زیرا کلیدواژه اصلی آنها سقوط طلب طرفین است.
۳. در فقه شیعه واژه تهاتر ناظر به تقاص قهری است و تقاص اختیاری با لفظ مقاصه یا تقاص بیان می‌گردد.

مشروعیت مقاصه

حنفیه مقاصه را در کل عملی مشروع می‌دانند؛ زیرا چنانکه ابن‌نجیم و برخی دیگر از علمای احناف اشاره می‌کنند (ر.ک: کاسانی، ۱۹۸۲م، ۲۳۴/۵؛ ابن‌نجیم، ۱۹۸۰م، ۳۵۴) مقاصه را تنها وسیله برای ایفا و استیفای دیون می‌دانند؛ هرچند به این دلیل مورد اعتراض جمهور علما واقع شده‌اند (ر.ک: ابن‌تیمیه، ۱۳۹۸ق، ۵۱۳/۲۰). با مذاقه در دیدگاه‌های طرح‌شده در مذهب مالکی می‌توان نتیجه گرفت که در این مذهب دو دیدگاه بیان شده است: نخست دیدگاه مشهور که مقاصه را در حالت عادی جایز و در مواقع ضرورت، طلب آن را واجب می‌داند. دیدگاه دوم بر این باور است که مقاصه فقط در صورت تراضی طرفین قابل انجام است (ر.ک: خطاب، ۱۳۲۹ق، ۵۴۹/۴).

علمای شافعی چهار دیدگاه دارند: گروهی آن را مطلقاً جایز دانسته، معتقدند نیازی به رضایت طرفین نیست (شرینی، ۱۹۵۸م، ۶۷۵/۴). گروهی دیگر تراضی را لازم می‌دانند. گروهی دیگر فقط رضایت یک طرف را لازم می‌دانند. گروه چهارم مقاصه را جایز نمی‌دانند؛ زیرا آن را از قبیل بیع دین به دین می‌دانند (ر.ک: ابن‌حجر هیتمی، ۱۴۲۰ق، ۵۱۳/۴؛ سیوطی، بی‌تا، ۳۳۰ و ۳۳۱؛ زرکشی، ۱۹۸۲م، ۳۹۱/۱ و ۳۹۲)؛ اما رأی اصح در مذهب همان دیدگاه اول است (نووی، بی‌تا، ۱۰۶/۱۰). دیدگاه حنابله هم شبیه شافعیه است؛ یعنی قائل به همان چهار دیدگاه بوده، رأی اول را صحیح می‌دانند (ر.ک: ابن‌تیمیه، ۱۳۹۸ق، ۴۷۲/۲۹).

در باب ادله مشروعیت مقاصه باید گفت: در قرآن و سنت ادله‌ای که بتواند به صورت صریح بر مشروعیت مقاصه دلالت داشته باشد، وجود ندارد؛ بلکه ادله‌ای عام یا تا حدی نزدیک به موضوع موجود است که به صورت صریح بر جواز آن دلالت نمی‌کند. در مقابل، دلیلی نیز در دست نیست که مقاصه را منع نماید؛ همچنین جز آرائی مرجوح در مذهب

شافعی و حنبلی - که از باب احتیاط و نیفتادن در بیع دین به دین آن را منع کرده‌اند - فقها این عمل را تأیید و احکام آن را بیان نموده‌اند؛ زیرا غایت مقاصه برائت ذمه افراد است و این در شریعت امری مطلوب می‌باشد. از جمله این ادله عام روایتی است از عبدالله بن عمر که می‌گوید: «من در بقیع شتر را به دینار می‌فروختم و به جای آن درهم می‌گرفتم؛ پس درهم را به جای دینار و دینار را به جای درهم می‌گرفتم. روزی نزد رسول خدا ﷺ رفتم و ایشان در آن هنگام در خانه حفصه بودند و نحوهٔ معامله خود را برای ایشان بیان کردم و ایشان فرمودند: مادام که از هم جدا نشده‌اید و چیزی میان شما نیست، اشکالی ندارد که آن را با قیمت روز بگیری (ر.ک: بیهقی، ۱۴۱۴ق، ۲۸۴/۵).

در فقه شیعه گرچه برخی درباره صحت تهاتر تردید کرده‌اند (ر.ک: خوانساری، ۱۳۶۴ش، ۷۰/۳ و ۷۱/۴؛ ۴۲۲/۴) و برخی در مواردی چون ودیعه آن را مکروه یا حتی غیرجایز دانسته‌اند (ر.ک: بحرانی، ۱۴۰۵ق، ۱۸/۴۱۶؛ شهید اول، ۱۴۱۴ق، ۳/۱۷۴)؛ غالباً تهاتر و مقاصه را عملی مشروع دانسته و در این باره به آیاتی از قرآن استناد کرده‌اند (از جمله: بقره، ۱۹۴؛ نحل، ۱۲۶؛ انفال، ۷۳). روایات زیادی را نیز در این باره نقل کرده‌اند (ر.ک: نجفی، ۱۳۶۷ش، ۴۰/۳۸۸ به بعد؛ حسینی روحانی، ۱۴۱۲ق، ۲۵/۲۱۰ به بعد؛ نراقی، ۱۴۱۵ق، ۱۷/۴۴۸ به بعد؛ بحر العلوم، ۱۴۰۳ق، ۳/۲۷۶ به بعد؛ طباطبایی یزدی، ۱۴۱۷ق، ۶/۷۱۵). امام خمینی رحمته الله علیه نیز فرموده‌اند: «در مورد عدم جواز مقاصه در صورت عدم جحود مطلوب منته و عدم ملاحظه او و ادای او در هنگام مطالبه، اشکالی وجود ندارد؛ نیز اگر حقی داشت، اعم از عین و دین و منفعت و یا حق و طرف مقابل جاحد یا مامل بود، در جواز مقاصه اشکالی نیست؛ اما اگر به خاطر اعتقاد به محق بودن منکر بود یا محق بودن مدعی را نمی‌دانست، در مورد جواز مقاصه اشکال وجود دارد و اشبه، عدم جواز آن است و اگر غاصب بود و از سر فراموشی منکر حق شده بود، ظاهر جواز مقاصه است» (خمینی، ۱۳۹۰ق، ۲/۴۳۶).

با توجه به ادله زیر مشروعیت مقاصه راجح به نظر می‌آید:

۱. قبض عملی دین متصور نیست؛ زیرا دین عبارت از مالی حکمی در ذمه یا عبارت از یک فعل است و قبض به صورت حقیقی در این موارد متصور نیست؛ پس قبض آن به طریق قبض بدل آن صورت می‌گیرد.
۲. اینکه یکی از طرفین طلب خود را از دیگری بگیرد و سپس در مقابل بدهی اش به او، دوباره آن را به وی برگرداند، کاری بی‌فایده و عبث به نظر می‌آید. در مقابل مقاصه

روشی سریع‌تر است و چنانکه می‌دانیم، ابرای ذمه در شریعت مورد تشویق است و مقاصه روشی بسیار خوب برای پرداخت دیون می‌باشد.

۳. در معاملات اصل بر حلّیت است و چیزی که نافی این اصل باشد، در دست نیست؛ زیرا در شریعت نیامده است که فقط معاملات منصوص حلال است؛ بلکه هر معامله‌ای که با مبانی و مقاصد شریعت در تضاد و تعارض نباشد، حلال است.

۴. در تهاتر و تقاص امنیت بیشتری برای رسیدن هر کدام از طرفین به حقتشان وجود دارد.

کارکرد یا وظیفه مقاصه

مقاصه دارای کارکردهای متفاوت و سودمندی است؛ از جمله این موارد:

۱. مقاصه وسیله‌ای برای ادای همزمان دو دین است؛ زیرا به وسیله آن دین دو شخص به میزان حداقل آن دو پرداخت می‌شود؛ پس مقاصه می‌تواند بنیانی برای معاملات متعدد تجاری خارجی یا داخلی باشد.

۲. مقاصه نوعی ضمان است؛ زیرا به این وسیله حق طلبکار بر ذمه مدیون تأمین می‌شود؛ چه در صورتی که شخص به چند نفر بدهکار باشد و به عبارت دیگر معسر باشد و اموالش کفاف طلب همه طلبکاران را نکند، طلبکاری که مقاصه می‌کند، می‌تواند قبل از دیگر طلبکاران حق خود را بازستاند و در نتیجه مزاحمت دیگر طلبکاران را کنار بزند و انگار با این وسیله از نقش یک طلبکار عادی فراتر رفته، دارای نوعی امتیاز می‌گردد (شعیمی، ۲۰۰۸م، ۷۳-۷۵).

اهمیت عملی مقاصه

انجام مقاصه از جنبه‌های مختلفی دارای اهمیت است:

۱. انسان به تناسب زندگی اجتماعی خود همواره نیازمند تعامل با دیگران است؛ از جمله این تعاملات، کیفیت پرداخت دیون متقابل است. در این موضوع مقاصه می‌تواند نقش بالایی در ساده‌سازی و آسان‌سازی پرداخت دین ایفا نماید.

۲. اقتصاد چنانکه می‌دانیم، مبتنی بر سرعت در تعامل است. مقاصه هم چون سبب اسقاط دیون متقابل بدون نیاز به انتقال وجوه و مشقتهای این امر می‌گردد، با این اصل

اقتصادی همنواست. اتاقتها تهاتر هم که امروزه در بانکها ایجاد شده‌اند، حکایت از اهمیت مقاصه دارند.

۳. با مقاصه مخاطرات انتقال وجوه نقد کم می‌شود؛ خصوصاً اگر مبلغ انتقال بالا باشد.
۴. مقاصه می‌تواند وسیله‌ای برای حمایت از حقوق باشد؛ زیرا اگر یکی از دو طرف طلب خود را مطالبه کرد و دیگری امتناع نمود، طلب بدهکار بر ذمه او بهترین حامی برای پرداخت حق اوست (همان، ۷۶-۷۹).

انواع مقاصه

با نگاهی دقیق به کتابهای فقهی می‌توان به این نتیجه رسید که در مذاهب اربعه مقاصه چهار نوع است:

۱. مقاصه جبری: وقوع این نوع نیازی به رضایت طرفین ندارد؛ بلکه به صرف فراهم شدن شرایط واقع می‌شود؛ به عبارت دیگر بنفسه بین دو دین متمائل از حیث جنس و صفت و مقدار و سررسید ایجاد می‌شود و نیازی به تراضی و درخواست طرفین ندارد (ر.ک: زحیلی، ۱۹۸۵م، ۳۷۴/۵؛ الموسوعة الفقهية الكويتية، ۱۹۹۰م، ۳۳۱/۳۸). این نوع از مقاصه را نمی‌توان از عقود معاوضه‌ای به حساب آورد؛ زیرا مبنای عقود تراضی است؛ اما در اینجا تراضی وجود ندارد. مذاهب حنفی و شافعی و حنبلی این نوع مقاصه را مقبول می‌دانند (ابن نجیم، بی‌تا، ۳۳۳/۶؛ سرخسی، ۱۳۳۱ق، ۲۲۱/۷؛ شافعی، ۱۹۸۳م، ۷۹/۸؛ ابن قدامه، بی‌تا، ۴۸۶/۷).
۲. مقاصه جبری طلبی: مالکها شاید بیشترین بحث را در مورد مقاصه انجام داده باشند. آنان در رأی مشهور، وجود طلب و درخواست را برای انجام مقاصه لازم می‌دانند؛ یعنی قائل به مقاصه جبری نیستند؛ از این رو مقاصه جبری را در فقه آنان می‌توان مقاصه جبری طلبی نامید؛ یعنی جهت واقع شدن نیاز به طلب یکی از طرفین دارد و خودبه‌خود واقع نمی‌شود (ر.ک: خطاب، ۱۳۲۹ق، ۵۴۹/۴).
۳. مقاصه طلبی: مقاصه‌ای است که وقوع آن معلق بر رضایت یکی از طرفین است یا آن است که با درخواست صاحب دین افضل واقع شده، قبول آن برای طرف مقابل جبری است. مقاصه جبری خود به خود واقع می‌شود؛ اما مقاصه طلبی چنین نیست. مقاصه جبری طلبی با درخواست هر یک از طرفین انجام می‌شود؛ اما مقاصه طلبی فقط با درخواست صاحب دین افضل قابل انجام است. مذاهب اربعه این نوع مقاصه را معتبر می‌-

داند (ر.ک: کاسانی، ۱۹۸۲م، ۲۰۷/۵؛ خرسی، بی تا، ۲۳۳/۵؛ شافعی، ۱۹۸۳م، ۸۰/۸ و ۷۸/۸؛ ابن قدامه، بی تا، ۵۲۳/۷).

۴. مقاصه توافقی: عبارت است از سقوط دو دین با رضایت طرفین مبنی بر انقضای التزام مابین آن دو. مذاهب اربعه اهل سنت این نوع مقاصه را مقبول می‌دانند (ر.ک: ابن-عابدین، ۱۴۱۲ق، ۳۹۷/۵؛ خطاب، ۱۳۲۹ق، ۵۴۹/۴؛ شافعی، ۱۹۸۳م، ۸۰/۸؛ ابن قدامه، بی تا، ۴۸۶/۷).

بنا بر آنچه بیان شد، در مذاهب اهل سنت دو نوع تصرف حقوقی در باب مقاصه وجود دارد؛ یکی جبری و یک طرفه است که در این حالت مشمول تعریف و قواعد و مقررات ایقاع می‌باشد و دیگری مبتنی بر تراضی و توافق که در این حالت عقد است و احکام عمومی عقود در مورد آن لازم‌الرعايه است.

در فقه شیعه با توجه به تعریفی که از فقهای این مذهب در باب تهاتر و تقاص بیان شد، می‌توان به این نتیجه رسید که قائل به دو نوع مقاصه هستند: نخست مقاصه یا تقاص قهری که آن را تهاتر نامیده‌اند و دوم مقاصه اختیاری که آن را تقاص یا بعضاً مقاصه خوانده‌اند. شهید اول می‌گوید: اگر جنس و صفت دو دین یکی باشد، مقاصه جبری خواهد بود؛ خواه از نقود باشند یا دو کالای مثلی؛ اما اگر جنس آن دو مختلف باشد یا هر دو قیمی باشند، تراضی لازم است و به قبض آن دو یا یکی از آنها نیازی نیست. اگر یکی از نقود و دیگری کالا باشد، باز هم حکم همان است (شهید اول، ۱۴۱۴ق، ۲۴۹/۲).

چیزی که از این مطلب و مطالب بعدی در باب احکام مقاصه برداشت می‌شود، این است که در فقه شیعه غالباً نوع قهری مقاصه را مد نظر داشته‌اند و کاربرد مقاصه توافقی بسیار کم است؛ به همین دلیل می‌توان گفت: تهاتر مورد نظر در این مذهب از نوع ایقاعات است؛ لذا لازم است، کلیه شرایط مجری ایقاع در مورد مجری تهاتر هم رعایت شود؛ نظیر قصد و رضایت او، اهلیت او و مشروعیت جهت؛ اما نوع دیگر چون نیازمند تراضی است، عقد است و لازم است که کلیه شرایط مجری عقد در مورد آن رعایت گردد.

طبیعت و ماهیت مقاصه در مذاهب خمس

در مورد ماهیت و طبیعت مقاصه چند دیدگاه وجود دارد:

۱. در فقه شیعه تقاص و تهاتر را در حالت کلی از اسباب تسلط بر مال غیر و شبیه به شفعه دانسه‌اند (انصاری، ۱۴۱۵ق، ۱۸۴/۲)؛ اما از جهت تأثیر و حکم بعضاً آن را از اسباب سقوط تعهدات می‌دانند (شهیدی، ۱۳۸۵ش، ۹۶). برخی هم آن را بیع و احکامش را ملحق به احکام بیع دین به دین می‌دانند (ر.ک: طوسی، ۱۳۸۷ق، ۱۲۴/۶؛ شهید اول، ۱۴۱۴ق، ۲۴۹/۲؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ۴۹۶/۱۰). در برخی موارد معنای احتساب را برای آن ذکر کرده‌اند؛ مانند اینکه فردی فقیر به شخصی بدهکار باشد و دائن زکات مال خود را با دینی که بر ذمه او دارد مقاصه نماید (ر.ک: سبزواری، بی‌تا، ۴۶۴/۱؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ۲۲۵/۵؛ سبزواری، ۱۴۲۳ق، ۱۹۵/۱؛ بحرانی، ۱۴۰۵ق، ۱۹۶/۱۲).

۲. احناف، امام مالک و امام شافعی مقاصه را یکی از راههای انقضا و پرداخت دین می‌دانند (ر.ک: کاسانی، ۱۹۸۲م، ۲۳۴/۵؛ ابن‌نجیم، ۱۹۸۰م، ۳۵۴؛ شافعی، ۱۹۸۳م، ۷۳/۸). حنفیها حتی تا درجه‌ای پیش رفته‌اند که مقاصه را تنها راه انقضای دیون می‌دانند (ر.ک: کاسانی، ۱۹۸۲م، ۲۳۴/۵؛ ابن‌نجیم، ۱۹۸۰م، ۳۵۴).

۳. بیشتر مالکیه و بیشتر علمای شافعی به دلیل نتایج مقاصه و سهولتی که در معامله ایجاد می‌کند و مشقت را از طرفین دفع می‌کند، آن را استثنای از بیع دین به دین و امری مشروع می‌دانند (ر.ک: دسوقی، بی‌تا، ۲۹۹/۳؛ ابن‌حجر هیتمی، ۱۴۲۰ق، ۵۱۳/۴؛ شربینی، ۱۹۵۸م، ۵۳۵/۴).

۴. ابن‌تیمیه و ابن‌قیم بیع دین به دین را چهار قسم می‌دانند: بیع واجب به واجب، بیع ساقط به واجب، بیع واجب به ساقط، بیع ساقط به ساقط و معتقدند، مقاصه همان بیع ساقط به ساقط (یعنی دو عوض به قبض در نمی‌آیند؛ بلکه هر دو بعد از مقاصه ساقط می‌شوند) و کاری جایز است (ابن‌تیمیه، ۱۳۹۸ق، ۴۷۲/۲۹؛ ابن‌قیم، ۱۹۶۸م، ۹۰/۱).

دو دیدگاه اول قرابت بیشتری به ذهن دارند؛ چه در نتیجه این عمل قهری یا اختیاری، دین یا تعهد دو نفر به هم ساقط می‌شود و نمی‌توان آن را بیع دانست؛ چون می‌دانیم که یکی از شرایط صحت بیع، قبض مبیع و ثمن توسط طرفین است؛ اما در اینجا قبض ممکن نیست؛ همچنین اگر بگوییم بیع است، تشخیص بائع و مشتری دشوار می‌شود.

محل مقاصه

در مذهب شیعه مقاصه و تهاتر را در عین و دین جایز دانسته‌اند؛ گرچه از غیرجنس حق دائن باشد؛ برای نمونه امام خمینی رحمته‌الله می‌فرماید: «اگر شخصی عینی نزد دیگری داشت و

اخذ آن بدون مشقت و ارتکاب محظور ممکن بود، مقاصه از اموال او جایز نیست؛ اما اگر اخذ آن اصلاً ممکن نبود، مقاصه از دیگر اموال او جایز است. اگر آن مالش از جنس مال وی بود، باید به مقدار حق خود بردارد و اگر از جنس آن نبود، باید به مقدار قیمت آن بردارد و اگر این کار جز با فروش مال مدیون ممکن نبود، بیع آن و اخذ میزان قیمت مال خود جایز است و باید باقیمانده را برگرداند» (خمینی، ۱۳۹۰ق، ۲/۴۳۶). ایشان همچنین فرموده‌اند: «در همه حقوق مالی و همه دینها مقاصه جایز است» (همان، ۲/۴۴۰). احناف بر این باور هستند که مقاصه بین دو دین در هر حالت روی می‌دهد، اگر شرایط انجام مقاصه فراهم باشد (ر.ک: ابن عابدین، ۱۴۱۲ق، ۵/۳۹۷).

در مورد وقوع مقاصه بین عین و دین، بابرتری از علمای حنفی با استناد به اثر، آن را مستحسن و جایز دانسته است (ر.ک: همان، ۵/۳۹۶ و ۳۹۷). مالکیه قائل به تفصیل‌اند و می‌گویند: یا جنس دو دین متفق است یا مختلف. اگر مختلف باشند، مثلاً یکی دین و دیگری طعام یا عرض یا یکی عرض و دیگری طعام باشد، مقاصه جایز است. اگر جنس دو دین متفق باشد، در این صورت یا جنس هر دو عین یا طعام یا عرض است. اگر هر دو عین باشند، یا هر دو طلا یا نقره‌اند یا یکی نقره و دیگری طلاست. اگر یکی طلا و دیگری نقره باشد، مقاصه جایز است، به شرط اینکه هر دو حال باشند؛ اما اگر هر دو حال نبودند، یا اینکه فقط یکی از آن دو حال بود، جایز نیست. اگر هر دو طلا یا نقره بودند، مقاصه جایز است؛ اگر اجل دو دین حال باشد؛ اما اگر اجل آن دو حال نبود یا اینکه فقط اجل یکی حال بود، در این مورد دو قول وجود دارد و قول مشهور جواز آن است. اگر دو دین طعام بودند، در این صورت یا ناشی از بیع هستند یا قرض؛ اگر از بیع بودند، مقاصه به هیچ وجه جایز نیست؛ زیرا از نوع بیع طعام قبل از قبض آن است و اگر ناشی از قرض بودند، حکم مقاصه در آن مانند حکم دین ناشی از عین است. اگر دو دین عرض بودند، مقاصه جایز است؛ اگر در جنس و صفت متفق باشند؛ خواه اجل فرارسیده باشد یا فرا نرسیده باشد (ر.ک: ابن جزی، ۲۰۰۵م، ۲۵۱ و ۲۵۲). خطیب شربینی می‌گوید: مقاصه فقط در دو دینی روی می‌دهد که از تقود باشند؛ البته با این شرط که از حیث جنس و صفت و صحت و تکسر و حلول و اجل متحد باشند (شربینی، ۱۹۵۸م، ۴/۵۳۵). حنابله نیز دیدگاهی شبیه علمای شافعی دارند (ر.ک: بهوتی، بی تا، ۲/۲۲۴؛ ابن قدامه، بی تا، ۱۴/۴۸۶).

تجویز اجرای مقاصه اختیاری در عین و دین کار را برای تصفیه حسابهای مالی افراد بسیار آسان می‌سازد؛ البته اگر آن را مشروط به این کنیم که رعایت موازین و معیارهای شرعی در آنها بشود؛ مانند اینکه خالی از ربا بوده، منجر به ایجاد فتنه و کدورت در میان افراد نگردد، به نظم و امنیت و مصالح عمومی و خصوصی لطمه وارد نکند و در یک محکمه انجام پذیرد؛ زیرا این امر مصلحت و تسهیل بیشتری برای مردم ایجاد می‌نماید و آنان را از زیر بار سختی جابه‌جا کردن اعیان و پذیرش خطر حمل و جابه‌جایی آنها، خصوصاً در مورد کالاهای بزرگ آزاد می‌سازد، زیرا جابه‌جا کردن اعیان معمولاً خالی از مشقت و خطر نیست. همچنین می‌دانیم که در حقوق مدرن و امروزی اصل حاکمیت اراده و آزادی قراردادهای پذیرفته شده است و مقاصه اختیاری مبتنی بر تراضی را می‌توان یکی از مصادیق آن معرفی کرد؛ اما در مورد نوع اجباری آن بهتر است، جهت پیشگیری از نزاع و کدورت، دایره را محدود به دیون متقابل کنیم تا خللی در نظم عمومی وارد نکرده باشیم.

شرایط مقاصه در مذاهب اربعه

چنانکه گفته شد، فقهای مذاهب اربعه مقاصه را چهار نوع دانسته‌اند. حال به بررسی شرایط مقاصه از نگاه این علما پرداخته می‌شود:

۱. شرایط مقاصه جبری

احناف برای مقاصه جبری این شرایط را قائل شده‌اند:

- ۱- طرفین نسبت به یکدیگر از طرفی دائن و از طرفی مدین باشند؛ یعنی باید میان دو دین تقابل حقیقی برقرار باشد (ر.ک: سرخسی، ۱۳۳۱ق، ۲۲۱/۷؛ ۱۴۲/۲۹؛ کاسانی، ۱۹۸۲م، ۱۵۳/۵؛ ابن‌عابدین، ۱۴۱۲ق، ۳۹۷/۵). برخی از فقهای حنفی تقابل حکمی را نیز صحیح دانسته و از باب توسع در مقاصه و تسریع در قضای دیون و برائت ذمه افراد، قائل به وقوع مقاصه در این حالت شده‌اند (ر.ک: سرخسی، ۱۳۳۱ق، ۲۰۷/۱۱).
- ۲- دو دین از نظر جنس و حلول و صفت با هم تماثل داشته باشند (ر.ک: ابن‌عابدین، ۱۴۱۲ق، ۳۹۷/۵؛ کاسانی، ۱۹۸۲م، ۱۸۹/۵).
- ۳- دو دین یا یکی از آن دو، دین سلم نباشد (ر.ک: سرخسی، ۱۳۳۱ق، ۱۶۸/۱۲). کاسانی این شرط را نپذیرفته و مقاصه با دین ناشی از سلم را پذیرفته است (کاسانی، ۱۹۸۲م، ۲۰۶/۵).

زرکشی شافعی مقاصه جبری را با وجود شرایط ذیل مقبول می‌داند: ۱- در دیون ثابت در ذمه باشد؛ اما در عین قابل انجام نیست. ۲- در ائمان باشد؛ اما در امور مثلی چون طعام و حبوبات مقاصه جاری نمی‌شود. ۳- دو دین مستقر باشند. ۴- در جنس و نوع و حلول و اجل با هم متفق باشند. ۵- مقاصه بعد از طلب دین توسط یکی از آن دو از دیگری جاری شود. ۶- از امور مبتنی بر احتیاط نباشند. ۷- در قصاص و حد نباشد (زرکشی، ۱۹۸۲م، ۳۹۳/۱). البته برخی از علمای شافعی در مورد برخی از این شرایط اختلاف نظر دارند (ر.ک: شافعی، ۱۹۸۳م، ۸/۱۲۱ و ۸۰؛ شربینی، ۱۹۵۸م، ۴/۵۳۵).

شرایط حنابله برای انجام مقاصه جبری را می‌توان در موارد ذیل خلاصه کرد: ۱- هر دو دین در ذمه ثابت باشند. ۲- دو دین از نقود باشند. ۳- دو دین از نظر جنس و صفت و حلول تمثل داشته باشند. ۴- دو دین یا یکی از آن دو دین سلم نباشد. ۵- مقاصه موجب اضرار به غیر نشود (ر.ک: ابن قدامه، بی تا، ۱۴/۴۸۶؛ بهوتی، بی تا، ۲/۲۲۴).

۲. شرایط مقاصه جبری طلبی از نگاه مالکیه

۱- هر دو دین در ذمه ثابت بوده، تلاقی حقیقی داشته باشند. ۲- دو دین از لحاظ جنس و صفت و مقدار و حلول تماثل داشته باشند. ۳- یکی از دو دین ماده غذایی نباشد. ۴- یکی از طرفین درخواست انجام مقاصه را بدهد (ر.ک: خطاب، ۱۳۲۹ق، ۳/۲۶۲ و ۵۴۹؛ خرسی، بی تا، ۵/۲۳۳ و ۲۳۴).

۳. شرایط مقاصه طلبی

مذاهب اربعه برای صحت مقاصه طلبی شرایطی قائل شده‌اند که عبارت‌اند از:

۱- طرفین مقاصه نسبت به هم دائن و مدین باشند. ۲- صاحب حق افضل به دست کشیدن از افضلیت حق خود راضی باشد. ۳- دو دین از لحاظ جنس و نوع متماثل باشند، نه در صفت و اجل. اگر دو دین از حیث مقدار متفاوت باشند، در مقدار مشترک از آن دو مقاصه روی داده، صاحب دین بیشتر، به میزان باقیمانده از طرف مقابل طلبکار خواهد بود. ۴- یک محظور شرعی چون ربا یا شبهه ربا بر مقاصه مترتب نشود (ر.ک: کاسانی،

۲. زرکشی در این شرط مخالف غالب علمای شافعی عمل کرده است؛ چه آنان معتقدند، مقاصه بدون طلب و درخواست و رضایت واقع می‌شود (نک: ابن حجر هیتمی، ۱۴۲۰ق، ۴/۵۱۲ و ۵۱۳؛ شافعی، ۱۹۸۳م، ۸/۸۰).

۱۹۸۲م، ۲۰۷/۵؛ خرسی، بی تا، ۲۳۳/۵؛ شافعی، ۱۹۸۳م، ۷۸/۸ و ۸۰؛ ابن قدامه، بی تا، ۵۲۳/۷.

۴. شرایط مقاصه توافقی

فقه‌ها در نصوص خود برای این نوع شرایطی قائل شده‌اند؛ اما به صورت دسته‌بندی شده ذکر نشده است؛ با وجود این می‌توان شرایط مقاصه در مذاهب اربعه را در موارد زیر خلاصه کرد:

۱- طرفین مقاصه نسبت به هم دائن و مدین باشند. ۲- طرفین هر دو به انجام مقاصه راضی باشند. ۳- محظور شرعی بر آن مترتب نشود (ر.ک: ابن عابدین، ۱۴۱۲ق، ۳۹۷/۵؛ خطاب، ۱۳۲۹ق، ۵۴۹/۴؛ شافعی، ۱۹۸۳م، ۸۰/۸؛ شربینی، ۱۹۵۸م، ۵۳۵/۴؛ ابن قدامه، بی تا، ۴۸۶/۷).

آثار مقاصه در مذاهب اربعه

حسب انواع مختلف مقاصه می‌توان آثار مقاصه را به شکل زیر دسته‌بندی کرد:

۱. آثار مقاصه جبری

احناف معتقدند که مقاصه اصل دین را ساقط نمی‌کند؛ بلکه تنها مطالبه آن را ساقط می‌کند و دین همچنان ذمه شخص را مشغول می‌کند؛ هرچند مطالبه آن صحیح نیست؛ زیرا معتقدند، قضای دین به صورت کلی موجب اسقاط دین نمی‌شود؛ بلکه مطالبه آن را ساقط می‌کند؛ زیرا آنچه پرداخت و قضا شده است، مطالبه می‌باشد، نه اصل دین؛ چه دین یک امر اعتباری در ذمه بوده، مال پرداخت شده عین می‌باشد و دین متفاوت از عین است (ر.ک: ابن نجیم، ۱۹۸۰م، ۲۶۳)؛ اما باید گفت: این سخن احناف مخالف عرف است؛ زیرا کسی که بدهی خود را پرداخت می‌کند، هدف او صرف اسقاط مطالبه نیست؛ بلکه می‌خواهد اصل دین را ساقط کند و به صورت کامل از آن میرا شود.

در فقه شافعی اعتقاد بر این است که مقاصه منجر به اسقاط هر دو دین می‌شود (ر.ک: شافعی، ۱۹۸۳م، ۱۲۱/۸؛ ابن حجر هیتمی، ۱۴۲۰ق، ۵۱۲/۴ و ۵۱۳؛ شربینی، ۱۹۵۸م، ۵۳۵/۴). حنابله نیز دیدگاهی مشابه شافعیه دارند؛ البته علاوه بر این به صورتی بارز اشاره کرده‌اند که دو دین از زمان تلاقی یافتن ساقط می‌شوند، نه از زمان تمسک و اقدام به مقاصه؛ اما در مذهب شافعی اشاره‌ای به زمان ساقط شدن دو دین نشده است (ابن قدامه، بی تا، ۴۸۶/۷؛ بهوتی، بی تا، ۲۲۴/۲). همچنین علمای این مذهب در مورد اثر مقاصه

جبری به نسبتِ غیر هم به بحث پرداخته، معتقدند، زمانی که حق غیر به یکی از دو دین تعلق داشته باشد، مقاصه جایز نیست (ر.ک: بهوتی، بی تا، ۲/۲۲۴؛ ابن قدامه، بی تا، ۳۶۵/۱۱).

۲. آثار مقاصه جبری طلبی

مالکیه، تنها قائلان به این نوع مقاصه، معتقدند مقاصه به صرف وقوع، منجر به انقضای کامل دین شده، ذمه را به صورت کامل میرا می‌کند؛ آنان همچنین معتقدند، زمان وقوع این مقاصه زمان طلب آن است؛ زیرا مالکیه طلب وقوع مقاصه را شرط و لازم می‌دانند (ر.ک: ابن جزی، ۲۰۰۵م، ۳۱۴).

۳. آثار مقاصه طلبی

این نوع مقاصه مانند مقاصه جبری موجب اسقاط دو دین می‌شود؛ اما تفاوتی که با آن دارد، از حیث زمان وقوع است؛ زیرا می‌دانیم، مقاصه طلبی به دست صاحب دین بیشتر است و این بدان معناست که دو دین با هم مساوی نبوده، در نتیجه شرایط برای وقوع مقاصه جبری فراهم نیست؛ در نتیجه اگر صاحب دین بیشتر از حق خود دست کشید و درخواست مقاصه کرد، از زمان درخواست وی مقاصه واقع می‌شود و مشغولیت ذمه طرفین برطرف شده، تأمینهای قرارداده شده آزاد می‌شوند.

۴. آثار مقاصه توافقی

این نوع از مقاصه هم همان آثار مقاصه جبری را در پی دارد؛ یعنی موجب انقضای دو دین و برائت ذمه افراد می‌گردد. چنانکه حنابله اشاره کرده‌اند، زمان سقوط دو دین، زمان تلاقی پیدا کردن آنها می‌باشد؛ همچنین همه ضمانتها و تأمینها ساقط و آزاد می‌شوند.

شرایط مقاصه قهری از دیدگاه مذاهب اربعه

احناف بر این باورند که اگر دو دین از حیث وصف یا اجل از دو جنس متفاوت بودند یا یکی مکسور و دیگری صحیح بود، مقاصه جبری میان آن دو واقع نمی‌شود؛ مگر اینکه متداینان به اختیار خود مقاصه کنند (ابن عابدین، ۱۴۱۲ق، ۴/۲۳۹ و ۲۴۰؛ بلخی، ۱۹۸۶م، ۳/۲۳۰). شرایط مقاصه از نگاه حنابله را می‌توان از مثالهایی که آنان در این مورد بیان داشته‌اند، به دست آورد؛ از جمله ابن قدامه می‌گوید: «اگر دو طرف بر دیگری دینی داشتند و دو دین از نقود و از جنس واحد و هر دو حال یا مؤجل تا اجل واحد بودند، مقاصه جاری شده و دو دین ساقط می‌شوند؛ اما اگر از دو جنس از نقود بودند، جایز نیست؛ زیرا

این بیع دین به دین است. اگر هر دو عرض یا یک عرض و یک نقد بودند، بدون تراضی مقاصه انجام نمی‌گیرد و حتی اگر هم تراضی باشد، جایز نیست؛ زیرا بیع دین به دین است (ابن‌قدامه، بی‌تا، ۴۴۷/۹ و ۴۴۸).

شرایط مال مورد مقاصه از نگاه فقهای شیعه

۱- مال مختص شخص باشد؛ اما اگر مشترک بود، کسب رضایت شریک لازم است؛ چه امام خمینی رحمته‌الله فرموده‌اند: «اگر صاحب حق مالی را یافت که مشترک میان غریم و شخص دیگری بود، در صورت اجازه شریک می‌تواند مقاصه کند» (خمینی، ۱۳۹۰ق، ۴۳۷/۲).

۲- حق غیر متعلق آن نشده باشد؛ چه امام خمینی رحمته‌الله می‌فرمایند: «مقاصه از اموالی که حق غیر متعلق آن شده است، جایز نمی‌باشد» (همان).

۳- «اگر غریم جاحد یا مماطل دینی بر ذمه او داشت، احتساب آن دین به جای طلب و به صورت مقاصه جایز است، اگر به اندازه آن یا کمتر از آن باشد؛ اما اگر بیشتر بود، باید به میزان آن بردارد و به این طریق ذمه او بری می‌شود» (همان، ۴۳۹/۲).

۴- «مقاصه از عین یا منفعت یا حق در عوض هر نوع حقی جایز است» (همان، ۴۴۰/۲).

۵- «مقاصه به صرف نیت انجام نمی‌پذیرد؛ بلکه اخذ مال غریم و تسلط بر آن توسط تقاض‌کننده لازم است» (همان، ۴۳۹/۲).

۶- «مقاصه نیازمند حکم حاکم نیست؛ گرچه متوقف بر بیع مال غریم و افراز آن باشد» (همان).

۷- «اگر حق یک دین باشد و مدیون مماطل یا جاحد بود، مقاصه از اموال مدیون جایز است؛ گرچه رسیدن به حق با رجوع به حاکم ممکن باشد» (همان، ۴۳۷/۲).

۸- «اگر رسیدن حق متوقف بر تصرف در ازید باشد، مقاصه جایز است و مقدار اضافی به مقتضای منته بر می‌گردد و اگر آن مقدار اضافی بدون افراط و تفریط و تأخیر در دست او تلف شد، ضامن نخواهد بود» (همان).

۹- «اشکالی نیست که اگر حقیق به صورت دین بر عهده مماطل بود و به مقدار آن مقاصه کرد، ذمه مدیون میرا می‌شود؛ مانند اینکه طلبش مقداری گندم باشد و به مقدار آن از گندم مدیون بردارد؛ اما اگر طلبش عین بود، در این حالت اگر عین مثلی بود و مثل آن

را مقاصه کرد، حصول مقاصه قهری بعید نیست؛ البته جای تأمل دارد؛ اما اگر قیمی بود، مانند یک اسب و به مقدار قیمت آن مقاصه کرد، در این حالت آیا معاوضه قهری است یا اینکه قصاص به منزله بدل حیلوله است؟ این محل اشکال و تردد است» (همان).

۱۰- شهید اول می‌فرماید: «اگر جنس و صفت دو دین یکی باشد، مقاصه جبری خواهد بود؛ خواه از نقود باشند یا دو کالای مثلی؛ اما اگر جنس آن دو مختلف باشد یا اینکه هر دو قیمی باشند، تراضی لازم است و به قبض آن دو یا یکی از آنها نیازی نمی‌باشد. اگر یکی از نقود و دیگری کالا باشد، باز هم حکم همان است» (شهید اول، ۱۴۱۴ق، ۲/۲۴۹).

۱۱- چیزهایی نظیر لباس موجود بر بدن یا برده خدمتکار و خانه‌ای که برای سکونت استفاده می‌شود و چیزهایی شبیه آنها، قابل مقاصه نیستند؛ یعنی اینها از مستثنیات مقاصه هستند (ر.ک: فقعی، ۱۴۱۸ق، ۲۸۲؛ نجفی، ۱۳۶۷ش، ۳۱/۳۶۵).

۱۲- اگر دائن جنس حق خود را نزد مدیون یافت، نمی‌تواند از آن به چیز دیگری عدول نماید؛ اما اگر نیافت، به قیمت عادله از دیگر اموال حق خود را دریافت می‌نماید و به مانند وکیل مالک است و احوط این است که آن را به کسی غیر از خود بفروشد؛ اما می‌تواند برای خود هم بردارد و قیمت آن را حساب نماید؛ اما برخی معتقدند، در صورت جنس مشابه با جنس حق خود هم می‌تواند جنس دیگری را بردارد؛ زیرا ادله فرقی نگذاشته‌اند (ر.ک: فقعی، ۱۴۱۸ق، ۲۸۲؛ طباطبایی یزدی، ۱۴۱۷ق، ۶/۷۱۸؛ خوبی، ۱۳۹۶ق، ۱/۴۵؛ مروارید، ۱۹۹۰م، ۳۳/۳۹۳؛ حسینی روحانی، ۱۴۱۲ق، ۲۵/۲۲۰ و ۲۲۱؛ خمینی، ۱۳۹۰ق، ۲/۴۳۶).

۱۳- اگر مال شخصی در دست دیگری باشد و آن مال یک عین باشد، می‌تواند بدون اذن گیرنده آن را از او بگیرد، اگر خوف فتنه و مشقت و انجام امر نامشروع نباشد؛ اما اگر اخذ مال ممکن نبود، می‌تواند از اموال دیگرش بردارد و نیازی به حکم حاکم شرع هم ندارد. اگر اخذ مال با مشقت و ارتکاب محظور ممکن بود، ظاهر جواز این کار است و نیز جایز است، به جای مال خود از دیگر اموال مطلوب‌منه بردارد؛ اما اگر به صورت دین در ذمه او باشد، در این صورت اگر مدعی‌علیه معترف به آن و باذل به آن باشد، نمی‌تواند بدون اذن مدعی‌علیه آن را از او بگیرد. همچنین اگر امتناع کرد و امتناعش از روی حق بود، حکم همان است؛ همچنین اگر از ثبوت مال در ذمه‌اش مطلع نباشد، حکم همان است

و در این حالت نزد حاکم طرح دعوا می‌کنند؛ اما اگر امتناعش از روی ظلم باشد، خواه معترف بود یا جاحد، حق مقاصه از اموالش برای صاحب حق جایز است و ظاهر این است که نیازی به حکم حاکم شرعی یا وکیل او ندارد؛ گرچه کسب اذن احوط است؛ اما محتاطانه‌تر از این، این است که جهت اخذ حق خود از ابتدا نزد حاکم طرح دعوا نماید (ر.ک: خوبی، ۱۳۹۶ق، ۴۵/۱؛ حسینی روحانی، ۱۴۱۲ق، ۲۱۳/۲۵؛ خمینی، ۱۳۹۰ق، ۴۳۶/۲)

۱۴- اگر صاحب حق مال غریم را به جای حق خود برداشت تا مقاصه انجام دهد، اما قبل از فروش آن مال کالا بدون تعدی و تفریط صاحب حق از بین رفت، در مورد ضامن بودن صاحب حق دو دیدگاه وجود دارد؛ برخی او را ضامن ندانسته و ید او را امانی دانسته‌اند؛ اما برخی او را ضامن می‌دانند (ر.ک: نجفی، ۱۳۶۷ش، ۲۹۶/۴؛ طباطبایی یزدی، ۱۴۱۷ق، ۷۱۸/۶).

۱۵- برخی گفته‌اند: اگر دائن برای اثبات حق خود نزد حاکم بینه داشته باشد و دستیابی به حقیش بدین طریق برای او ممکن باشد، انجام مقاصه برای او جایز نمی‌باشد؛ زیرا تسلط بر مال غیر بر خلاف اصل است و فقط در موارد ضرورت مجاز است و در اینجا این ضرورت منتفی است (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ۴۱۱/۱۸).

۱۶- مقاصه بعد از ادای قسم در مورد دین و حق و طرح دعوا در باب آن جایز نیست (ر.ک: بحرانی، ۱۴۰۵ق، ۴۱۱/۱۸ و ۴۱۵؛ خمینی، ۱۳۹۰ق، ۴۴۰/۲؛ نراقی، ۱۴۱۵ق، ۲۱۴/۱۷ و ۴۵۳)؛ بنابراین اگر حاکم با استناد به قسم برای دائن حکم صادر کرد، او نمی‌تواند از اموال مدیون مقاصه کند؛ اما اگر مستند حکم اقرار یا نکول یا بینه باشد، مقاصه جایز است.

۱۷- اگر فردی مقاصه انجام داد، باید مراعات اسهل را بکند؛ یعنی اگر جنس مساوی با حق خود یافت، به سراغ غیر آن نرود و مراعات تسامح و آسان‌گیری را بکند و مقاصه تام انجام ندهد (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ۱۳۲/۱۹).

۱۸- اگر غریم منکر بود و دائن حجت و دلیلی علیه او نداشت یا اینکه غریم مقرر بود، اما بدهی خود را نمی‌داد یا می‌داد اما مماطله می‌کرد و انتزاع حق به وسیله حاکم ممکن نبود و یکی از اموال غریم نزد صاحب حق و مدعی بود، مقاصه جایز است (ر.ک: نراقی، ۱۴۱۵ق، ۴۵۲/۱۷؛ طباطبایی یزدی، ۱۴۱۷ق، ۷۱۵/۶).

۱۹- اگر حق مطلوب یک عین باشد، اگر اخذ آن بدون مشقت و ارتکاب محذور ممکن بود، مقاصه از اموال دیگر جایز نیست؛ اما اگر اخذ آن اصلاً ممکن نباشد، مقاصه از اموال دیگر جایز است، اگر از جنس مال او باشد؛ اما اگر از جنس مال او نبود، جایز است که به مقدار قیمت مال خود بردارد و برای او جایز است که آن را بفروشد و ثمن مال خود را بردارد و می‌تواند با آن چیزی از جنس مال خود را بخرد. انجام این کار به دلیل اطلاق ادله نیازی به استئذان از حاکم شرعی ندارد. اگر اخذ مال با تحمل مشقت یا ارتکاب محذور ممکن بود، مانند ورود به خانه غریب یا شکستن قفل آن، ظاهر این است که مقاصه از اموال دیگر وی جایز می‌باشد. همچنین برداشتن مالش برای او جایز است؛ گرچه مستلزم وارد آمدن ضرری بر مطلوب‌منه باشد. اگر مطلوب‌منه عالم به این باشد که مال اوست، اما با این وجود جاحد یا مماطل باشد (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۷ق، ۶/۷۱۷).

۲۰- اگر حق دین باشد و مدیون مماطل یا جاحد باشد، مقاصه جایز است، اگر استیفا به طریق مرافعه یا امثال آن ممکن نباشد یا ممکن باشد، اما توأم با مشقت یا ضرر باشد یا حتی توأم با مشقت و ضرر نباشد (همان).

۲۱- به منظور امکان تقاض، دائن باید از میزان طلب به‌طور دقیق اطلاع داشته باشد. علم اجمالی به میزان طلب مجوز تقاض نخواهد بود (خمینی، ۱۳۹۰ق، ۲/۴۳۸؛ طباطبایی یزدی، ۱۴۱۷ق، ۳/۲۱۲).

مثالهایی از مقاصه در برخی از مسائل فقهی

۱. مقاصه در زکات

محقق سبزواری می‌گوید: «مقاصه دین موجود بر ذمه فقیر به جای زکات جایز است» (سبزواری، بی‌تا، ۱/۴۶۴). امام خمینی رحمته‌الله و سید یزدی می‌گویند: «اگر شخص از ادای زکات امتناع می‌کند، برای فقیر جایز نیست که دست به مقاصه بزند، مگر بعد از اذن حاکم شرعی» (خمینی، ۱۳۹۰ق، ۲/۴۳۹؛ طباطبایی یزدی، ۱۴۱۷ق، ۴/۱۸۷). شافعیه بیان داشته‌اند که اگر شخصی نزد فقیری دینی داشت و به او گفت: این زکات من به تو باشد، بنا بر اصح این فرد مجزی نیست تا اینکه دین خود را از او پس بگیرد و سپس اگر خواست آن را به او برگرداند؛ اما بنا بر رأی دوم، برای وی مجزی است؛ آنچنان که اگر

ودیعهای نزد فرد دیگری داشت، چنین حالتی جاری بود (ر.ک: زرکشی، ۱۹۸۲م، ۳۹۶/۱).

۲. مقاصه دین زوج با نفقه و مهر زوجه

محقق سبزواری می‌گوید: «اگر زوج دینی بر ذمه زوجه داشت، می‌تواند این طلب خود را با نفقه او به صورت روزبه‌روز مقاصه نماید، اگر زوجه موسر باشد؛ اما اگر زوجه معسر باشد، چنین چیزی جایز نیست» (سبزواری، ۱۴۲۳ق، ۳۰۴/۲). احناف بیان داشته‌اند که اگر زوج دینی بر ذمه زوجه داشت، این دین او با دین نفقه زوجه مقاصه نمی‌شود؛ مگر اینکه تراضی داشته باشند؛ اما اگر زوج گفت: نفقه زن را از آن محاسبه کنید، این برای زوج جایز است؛ زیرا نهایت چیزی که در این باب می‌توان گفت، این است که نفقه زوجه دینی به نفع زوجه و علیه زوج است و اگر دو دین با هم تلاقی یابند، به صورت مقاصه تسویه می‌شوند (ر.ک: سرخسی، ۱۳۳۱ق، ۱۹۴/۵؛ ابن‌عابدین، ۱۴۱۲ق، ۲۴۰/۴).

شافعیه هم مقاصه دو مهر را جایز می‌دانند؛ زیرا می‌گویند: اگر زنی از ما مرتد شد و نزد کفار رفت و زنی از آنان مسلمان شد و نزد ما هجرت کرد و همسر این زن خواستار او شد، ما مهر او را غرامت نمی‌کنیم؛ بلکه می‌گوییم: مهر وی در مقابل مهر آن زن ما و دو مهر را مقاصه می‌کنیم و امام مهر را به شوهر آن زن مرتد می‌دهد و به رهبر آن مشرکان نامه‌ای می‌نویسد تا مهر آن زن مهاجر را به شوهرش بپردازد. این حکم مربوط به زمانی است که مقدار دو مهر مساوی باشد... (ر.ک: زرکشی، ۱۹۸۲م، ۳۹۶/۱). حنابله می‌گویند: اگر نفقه زن کسی بر او واجب شد و دینی بر ذمه زنش داشت و خواست، زنش نفقه را از آن محاسبه نماید و بگیرد، اگر زن توانگر بود، شوهر حق این کار را دارد؛ زیرا هر کس دینی بر ذمه دارد، می‌تواند آن را از هر بخش از اموال خود که می‌خواهد، ادا نماید و این جزء مال اوست؛ اما اگر زن توانگر نبود؛ زیرا قضای دین از مازاد بر قوت زن بر وی واجب می‌باشد؛ اما این نفقه مازاد بر قوت او نیست (ر.ک: ابن‌قدامه، بی‌تا، ۵۷۶/۷).

۳. مقاصه در غصب

سید یزدی می‌گوید: اگر شخصی عین موقوفه را غصب کرد، مقاصه از اموال غاصب به جای آن جایز است، اگر برگرداندن مال غصبی برای ابد ممکن نبود. در غیر این صورت تا زمانی که عین در غصب قرار دارد، اموال غاصب با منافع عین موقوفه مقاصه می‌شود (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۷ق، ۷۲۵/۶). احناف بیان داشته‌اند که اگر غاصب، دینی نزد صاحب عین غصب‌شده داشت که از جنس آن عین غصب‌شده بود، این عین قصاص و

مقاصه آن عینِ غصب شده نمی‌شود؛ مگر اینکه دو طرف با هم مقاصه کنند و عین در دست او بوده و قبض شده باشد؛ اما اگر در دست او نباشد، مقاصه روی نخواهد داد تا اینکه به مکان عین غصب شده برود و آن را بگیرد (ابن‌نجیم، ۱۹۸۰م، ۲۲۶؛ بلخی، ۱۹۸۶م، ۲۳۰/۳).

۴. مقاصه در ودیعه

در مذهب شیعه در باب جواز مقاصه در ودیعه دو دیدگاه نقل شده است؛ غالباً قائل به کراهیت آن هستند و برخی آن را غیرجایز دانسته‌اند (ر.ک: خمینی، ۱۳۹۰ق، ۴۳۸/۲؛ حلی، ۱۴۱۲ق، ۳۷۷/۵؛ شهید اول، ۱۴۱۴ق، ۱۷۴/۳؛ ابن‌ابی‌جمهور، ۱۴۱۰ق، ۱۶۵؛ بحرانی، ۱۴۰۵ق، ۴۱۰/۱۸؛ نراقی، ۱۴۱۵ق، ۴۵۶/۱۷). زرکشی شافعی می‌گوید: «اگر شخصی دینی نزد فقیری داشت و به او گفت: این زکات من به تو باشد، بنا بر اصح این برای فرد مجزی نیست تا اینکه دین خود را از او پس بگیرد و سپس اگر خواست آن را به او برگرداند؛ آن‌چنان که اگر ودیعه‌ای نزد فرد دیگری می‌داشت، چنین حالتی جاری بود» (زرکشی، ۱۹۸۲م، ۳۹۶/۱). احناف بیان داشته‌اند، اگر فرد ودیعه‌ای نزد دیگری داشت و مودع نزد صاحب ودیعه طلبی داشت که از جنس ودیعه بود، دین با ودیعه مقاصه نمی‌شود؛ مگر اینکه زمانی که ودیعه به صورت حقیقی در نزد ودیع موجود می‌باشد، این دو فرد با هم اجتماع یافته و مقاصه انجام دهند (ر.ک: بلخی، ۱۹۸۶م، ۲۳۰/۳؛ ابن‌عابدین، ۱۴۱۲ق، ۲۳۹/۴).

۵. مقاصه در وکالت

احناف بیان داشته‌اند که اگر مشتری بر موکل دینی داشت، مقاصه واقع می‌شود و اگر مشتری بر وکیل و موکل دینی داشت، مقاصه فقط در مورد دین موکل واقع می‌شود تا مبادا جهت دریافت چیزی از ثمن، موکل سراغ وکیل برود. این بدان دلیل است که مقاصه ابراء در مقابل عوض است و مانند ابراء بدون عوض محسوب می‌شود؛ همچنین اگر آن را با دین وکیل مقاصه نماییم، به حکم دیگری نیاز می‌یابیم؛ زیرا وکیل برای موکل حکم می‌کند؛ اما اگر آن را با دین موکل مقاصه کنیم، به حکم دیگری نیاز نخواهیم داشت پس جهت کوتاه شدن مسافت آن را با دین موکل مقاصه می‌کنیم. ابوحنیفه و محمد بن حسن معتقدند که وقتی مقاصه با دین وکیل روی می‌دهد که مشتری فقط دینی بر عهده وکیل داشته باشد؛

زیرا وکیل می‌تواند مشتری را بدون عوض ابراء کند؛ پس حق مقاصه را نیز دارد (ر.ک: بلخی، ۱۹۸۶م، ۵۹۷/۳؛ سرخسی، ۱۳۳۱ق، ۳۶۸/۱۲ و ۳۶۹؛ ۳۲۲/۲۵).

۶. مقاصه در سلم

علما در مورد مقاصه در سلم با هم اختلاف نظر دارند؛ احناف می‌گویند: اگر به وسیله عقدی متقدم بر سلم، دینی بسان رأس‌المال بر مسلم‌الیه واجب شد، به این صورت که صاحب سلم لباسی را به ده درهم به صورت سلم به مسلم‌الیه بفروشد و آن ده درهم را قبض نکند تا اینکه آن را بابت گندمی که به صورت سلم از او خریده است، به او بدهد؛ پس اگر دو دین را مقاصه قرار دادند یا به مقاصه راضی شدند، مقاصه می‌شود؛ اما اگر یکی از آن دو ابا و ورزید، مقاصه نمی‌شود. این رأی بر اساس استحسان است؛ اما اگر دین با یک عقد متأخر از سلم بر مسلم‌الیه واجب شد، این مقاصه نمی‌شود؛ گرچه آن را مقاصه قرار دهند. این حکم مربوط به زمانی است که وجوب دین به وسیله عقد باشد؛ اما اگر همانند غصب و قرض وجوب آن به وسیله قبض بود، و هر دو دین مساوی بودند، مقاصه روی می‌دهد؛ خواه آن را مقاصه قرار دهند یا قرار ندهند؛ منوط به اینکه وجوب دین آخر، متأخر از عقد سلم باشد (ر.ک: بلخی، ۱۹۸۶م، ۳۳۹/۳۸).

زرکشی در مورد دیدگاه شافعی می‌گوید: «منقول از کتاب الأُم منع مقاصه در سلم است؛ زیرا یکی از شرایط مقاصه در دیون این است که هر دو دین مستقر باشند؛ اما در اینجا چنین نیست» (زرکشی، ۱۹۸۲م، ۳۹۴/۱). حنابله نیز قائل به عدم جواز هستند؛ زیرا می‌گویند: عقد سلم در مقابل دین موجود بر ذمه مسلم‌الیه صحیح نیست؛ یعنی به این صورت که بر ذمه او دینی داشته باشد و آن رأس‌المال سلم قرار داده شود؛ زیرا این بیع دین به دین است و چنین بیعی منهی عنه است (بهوتی، بی‌تا، ۹۵/۲).

۷. مقاصه در کفالت

احناف بیان داشته‌اند که اگر کفیل مدیون دینی بر ذمه دائن مکفوله داشت و این دین از جنس دین مکفوله بود، دو دین بدون رضایت آن دو با هم تلاقی یافته، مقاصتاً ساقط می‌شوند؛ اما اگر از غیرجنس آن بود، فقط در صورت تراضی دائن مکفوله و کفیل مدیون به شیوه مقاصه ساقط می‌شوند (ر.ک: الموسوعة الفقهية الكويتية، ۱۹۹۰م، ۳۴۰/۳۸).

۸. مقاصه در وقف

احناف بیان داشته‌اند که اگر ناظر وقف اهلی، اراضی وقف را برای مدت معلومی به شخصی اجاره داد که آن شخص بر ذمه او دینی داشت و اجاره بر اساس اجرة‌المثل و صحیح بود و اجرت‌المثل را با آن دین مقاصه کرد، این مقاصه صحیح با قیاس بر وصیت صحیح می‌باشد (ر.ک: ابن عابدین، ۱۴۱۲ق، ۱/۲۲۴).

۹. مقاصه در وصیت

اگر وصی مال صغیر را به کسی فروخت که علیه او دینی داشت، این مقاصه می‌شود؛ زیرا وقف و وصیت همانند برادر هم هستند (ر.ک: همان).

۱۰. مقاصه در رهن

شهید اول می‌گوید: اگر کسی نزد خود رهنی داشت و خوف این را داشت که رهن یا وارث او دین را منکر شود، می‌تواند دین و رهن را مقاصه نماید (شهید اول، ۱۴۱۴ق، ۳/۴۹).

نتیجه

۱. تجویز استفاده از مقاصه مورد پذیرش غالب علمای اسلامی است و اگر بعضاً مخالفت‌هایی دیده می‌شود، ناظر به اصل مقاصه نیست؛ بلکه در مورد برخی مصادیق و موارد جزئی آن است.

۲. مقاصه حسب شرایط مختلف، از دو ماهیت برخوردار است: نخست ماهیت ایقاع در موارد مقاصه جبری که در مذهب شیعه آن را تهاتر نامیده‌اند و دوم ماهیت عقد در مواردی که اجرای مقاصه مبتنی بر تراضی و توافق دو طرف می‌باشد.

۳. چون در مقاصه قبض دو دین یا دو حق به صورت عملی روی نمی‌دهد، نمی‌توان آن را بیع دانست؛ هرچند شباهت زیادی با هم دارند؛ بلکه بیشتر معنای «ساقط‌کننده تعهد» با آن تناسب دارد.

فهرست منابع

- قرآن کریم.
- ابن ابی جمهور احسائی، محمد بن علی، *الأقطاب الفقهية على مذهب الإمامية*، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۱۰ق.
- ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، *مجموع فتاوی ابن تیمیه*، بیروت، دارالعربیة، ۱۳۹۸ق.
- ابن جزی، محمد بن احمد، *التوانین الفقهية*، بیروت، المكتبة العصرية، ۲۰۰۵م.
- ابن حجر هیتمی، احمد بن محمد، *تحفة المحتاج*، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۰ق.
- ابن عابدین، محمد امین بن عمر، *رد المحتار على الدر المختار*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۲ق.
- ابن قدامه، عبدالله بن احمد، *المغنی*، بی جا، المنار، بی تا.
- ابن قیم جوزیه، محمد بن ابی بکر، *اعلام الموقعین عن رب العالمین*، قاهره، مکتبه کلیات الازهریة، ۱۹۶۸م.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، قاهره، دارالمعارف، بی تا.
- ابن نجیم مصری، زین الدین بن ابراهیم، *الاشباه و النظائر على مذهب ابی حنیفة*، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۹۸۰م.
- همو، *البحر الرائق شرح كنز الدقائق*، بیروت، دارالمعرفة، بی تا.
- انصاری، مرتضی بن محمد امین، *المکاسب*، قم، المؤتمر العالمی بمناسبة الذکری الثنویة الثانية لمیلاد الشیخ الانصاری، ۱۴۱۵ق.
- بحرالعلوم، سید محمد، *بلغة الفقيه*، تهران، مکتبه الصادق، ۱۴۰۳ق.
- بحرانی، یوسف بن احمد، *الحدائق الناضرة في احكام العترة الطاهرة*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۵ق.
- بلخی، نظام الدین، *الفتاوی الهندیة فی مذهب الامام ابی حنیفة*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۸۶م.
- بهوتی، منصور بن یونس، *شرح منتهی الإرادات*، عربستان، رئاسة إدارة البحوث العلمیة، بی تا.
- بیهقی، احمد بن حسین، *السنن الكبرى*، مکه، مکتبه دارالباز، ۱۴۱۴ق.
- حسینی روحانی، سید محمد صادق، *فقه الصادق*، قم، دارالکتاب، ۱۴۱۲ق.
- خطاب، محمد بن محمد، *مواهب الجلیل*، مصر، دارالسعادة، ۱۳۲۹ق.
- حلّی، حسن بن یوسف، *مختلف الشیعة*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۲ق.
- خرشی، محمد بن عبدالله، *شرح مختصر خلیل*، قاهره، دارالکتاب الاسلامی، بی تا.
- خمینی، سید روح الله، *تحریر الوسيلة*، بی جا، دارالکتب العلمیة، ۱۳۹۰ق.

- خوانساری، سیداحمد، *جامع المدارک فی شرح المختصر النافع*، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۶۴ش.
- خویی، سیدابوالقاسم، *مبانی تکملة المنهاج*، قم، مطبعة العلمية، ۱۳۹۶ق.
- دردير، احمد بن محمد، *الشرح الكبير*، داراحياء الكتب العربية، بی تا.
- دسوقي، محمد بن احمد، *حاشية الدسوقي على الشرح الكبير*، قاهره، الاستقامة، بی تا.
- دهخدا، علی اکبر، *لغت نامه دهخدا*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۲ش.
- رازی، محمد بن ابی بکر، *مختار الصحاح*، بیروت، المکتبه العصرية؛ صیدا، الدار النموذجية، ۱۴۲۰ق.
- زحیلی، وهبه، *الفقه الاسلامی وادلتہ*، دمشق، دارالفکر، ۱۹۸۵م.
- زرکشی، محمد بن عبدالله، *المنثور فی القواعد الفقهية*، کویت، وزارة الأوقاف و الشؤون الإسلامية، ۱۹۸۲م.
- سیزواری، محمدباقر بن محمدمؤمن، *ذخيرة المعاد فی شرح الارشاد*، قم، مؤسسة آل البيت عليه السلام، لاحياء التراث، بی تا.
- همو، *کفاية الفقه یا کفاية الاحکام*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۲۳ق.
- سرخسی، محمد بن احمد، *المبسوط*، بیروت، دارالمعرفة، ۱۳۳۱ق.
- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، *الأشباه والنظائر*، بیروت، دارالفکر، بی تا.
- شافعی، محمد بن ادريس، *الأم*، بیروت، دارالفکر، ۱۹۸۳م.
- شریینی، محمد بن احمد، *معنی المحتاج الی معرفة معانی الفاظ المنهاج*، بیروت، داراحياء التراث العربی، ۱۹۵۸م.
- شعبی، فؤاد قاسم، *المقاصد فی المعاملات المصرفية*، بیروت، منشورات الحلبي الحقوقية، ۲۰۰۸م.
- شهید اول، محمد بن مکی، *الدروس الشرعية فی فقه الامامية*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۴ق.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی، *الروضة البهية فی شرح اللمعة الدمشقية*، قم، داوری، ۱۴۱۰ق.
- همو، *مسالك الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام*، قم، مؤسسة المعارف الإسلامية، ۱۴۱۳ق.
- شهیدی، مهدی، *سقوط تعهدات*، تهران، مجد، ۱۳۸۵ش.
- طباطبایی یزدی، سیدمحمدکاظم بن عبدالعظیم، *العروة الوثقی*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.

- طوسی، محمد بن حسن، *المبسوط فی فقه الامامیه*، تهران، المكتبة المرتضوية لاحیاء الآثار الجعفرية، ۱۳۸۷ق.
- فقعی، علی بن علی، *الدر المنضود فی معرفة صیغ النیات و الايقاعات و العقود*، شیراز، مكتبة امام العصر، ۱۴۱۸ق.
- قدری باشا، محمد، *مرشد الحیران*، بی جا، دارالآفاق العربية، بی تا.
- کاسانی، ابوبکر بن مسعود، *بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع*، لبنان، ۱۹۸۲م.
- مرتضی زبیدی، محمد بن محمد، *تاج العروس من جواهر القاموس*، بیروت، دارالفکر، ۱۹۹۴م.
- مروارید، علی اصغر، *البنایع الفقهية*، بیروت، دارالتراث، ۱۹۹۰م.
- الموسوعة الفقهية الكويتية، کویت، وزارة الأوقاف و الشؤون الإسلامية، ۱۹۹۰م.
- نجفی، محمدحسن، *جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷ش.
- نراقی، احمد بن محمد مهدی، *مستند الشیعة فی احکام الشریعة*، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، ۱۴۱۵ق.
- نووی، یحیی بن شرف، *روضۃ الطالبین و عمدة المفتین*، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.

Archive of SID